گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم مجید عسکری جمکرانی که فرزندی روشندل دارد

دغدغه‌های آقامجید بالاتر از زن و زندگی و فرزند بود

■ علیرضا محمدی

در میان تصاویری که از تشییع پیکر شهدای مدافع حرم منتشر شده است، شاید هیچ تصویری تاثیرگذارتر از وداع فرزندان شهید مجید عسکری جمکرانی با پدرشان نباشد. در این تصویر محمدحسن فرزند روشندل شهید عسکری بی آنکه پدر را ببیند، کنار پیکرش نشسته و بی‌تابی می‌کند. شهید عسکری مدافع ارزش‌ها بود. مدافع حریم اهل‌بیت، مدافع اسلام ناب محمدی، مدافع عزت و سربلندی کشور عزیزمان ایران و اگر آگاه باشیم، خون امثال او بیدارکننده غیرت و همت بعضی از ماست که این روزها انگار در پیچ و خم روزمرگی‌ها به خواب رفته‌ایم! فقط خدا می‌داند حاج مجید وقتی که قدم در میدان نبرد می‌گذاشت، چه دل‌نگرانی‌هایی برای فرزندانش داشت. حالا که حاج‌مجید به شهادت رسیده است، میدان جنگ از جبهه سوریه تغییر کرده و به قم منتقل شده است. آنجا که مریم عسکری همسر شهید در نبود شریک زندگی‌اش به تنهایی سرپرستی سه فرزندش را بر عهده گرفته است. گفت‌وگوی ما با این همسر شهید را پیش رو دارید.

عکس: مهدی بخشی‌امیر

گویا شهید عسکری از اقوامتان بودند، نام فامیلتان یکی است؟

ایشان پسرعمویم بودند. از همان دوران کودکی و نوجوانی همدیگر را می‌شناختیم. می‌دانستم که آقامجید جوان مذهبی و مؤمنی است. من هم خانواده مذهبی داشتم و با هم همفکر و هم عقیده بودیم. من و همسرم روز ۱۷ ماه رمضان سال ۱۳۷۶ ازدواج کردیم. معیارهای مشترکی هم برای زندگی داشتیم. صداقت و قدم گذاشتن در مسیر درست برای من و ایشان اولویت داشت. انصافاً هم آقامجید در طول ۲۰ سال زندگی مشترکمان آدم صادق و روراستی بود. در کوچک‌ترین کار با من مشورت می‌کرد. ایشان با روحیه آرام و خلق و خوی مهربان و خوشرویی که داشت، باعث شده بود زندگی خوبی در کنار هم داشته باشیم. من در خیلی از مراحل زندگی‌ام از ایشان راهنمایی و روحیه می‌گرفتم. یکی از مهم‌ترین خصوصیاتشان توجه به نماز اول وقت بود. ایشان نماز شب را در حرم حضرت معصومه(س) می‌خواند و به نظر من همین گریه‌های شبانه بود که آقامجید را به مقام شهادت رساند.

در خبرها از همسرتان به عنوان یک فرهنگی شهید یاد شده بود.

بله، آقامجید فرهنگی بودند. قرار بود هفت سال دیگر از آموزش و پرورش بازنشسته شود. همسرم کلاً به امور دینی و کارهای فرهنگی علاقه خاصی داشتند. خادم افتخاری مسجد جمکران و خادم افتخاری حرم حضرت معصومه(س) بود و در بسیج هم فعالیت می‌کرد. همچنین طلبه بود و دروس حوزوی را عاشقانه دنبال می‌کرد چون از نظر معلومات دینی آگاهی زیادی داشت، مربی حلقه صالحین شده بود و جوان‌ترها را آموزش می‌داد.

غیر از محمدحسن که تصویرش در کنار پیکر پدر رسانه‌ای شد، فرزندان دیگری هم دارید؟

من سه فرزند دارم. فاطمه خانم ۱۶ سال دارد. محمدمهدی ۱۴ ساله است و محمدحسن هم هفت سال دارد.

رابطه بچه‌ها با پدرشان چطور بود، خصوصاً محمدحسن؟

اخلاق خوب شهید باعث شده بود که بچه‌ها با ایشان خیلی راحت باشند. بیشتر دوست بودند تا پدر و فرزند. همسرم عاشق بچه‌ها بود و وقت زیادی برایشان می‌گذاشت. بچه‌ها هم عاشق پدرشان بودند. همسرم محمدحسن را که ته‌تغاریمان بود جور دیگری دوست داشت. به خاطر مشکل بینایی و شرایط خاصش، توجه زیادی به او نشان می‌داد. اما از نظر تربیتی سعی می‌کرد به هر سه تایشان برسد. تربیت دینی و معرفتی بچه‌ها خیلی برای آقا مجید و من اهمیت داشت.

مشکل بینایی محمدحسن چیست؟

پسرم مادرزاد از نظر بینایی مشکل دارد. تقریباً چیزی را نمی‌بیند، فقط نور و رنگ را می‌تواند تشخیص بدهد.

سؤالی که از ابتدای دیدن تصویر فرزندانتان در کنار پیکر پدرشان در ذهنم نقش بست این بود که چطور یک پدر می‌تواند از فرزندانش بگذرد و به جبهه برود. به خصوص شهید عسکری که به حتم دغدغه زیادی برای محمدحسن داشت؟

ببینید! نوع نگاه امثال شهید عسکری‌ها به دنیا طور دیگری است. ایشان دنیا را خیلی کوچک می‌دید و از مال دنیا چیزی نداشت. از من بپرسند می‌گویم همسرم در دنیا فقط خدا را داشت. از طرفی آقامجید به جهاد و شهادت در راه خدا عشق می‌ورزید. همین اشتیاقش باعث می‌شد به حالش غبطه بخورم. همیشه به من می‌گفت دعا کن به مرگ طبیعی از دنیا نروی. برای من هم طلب شهادت کن تا در آن دنیا کنار هم باشیم. به جرئت می‌توانم بگویم که یک لحظه آرزوی شهادت از سرش نیفتاد. چنین تفکری باعث شد که همسرم باوجود همه دغدغه‌هایش راهی جهاد بشود. وگرنه که ایشان مثل هر پدری نگران آینده فرزندانش بود. ولی آقامجید فقط به خودش و خانواده‌اش فکر نمی‌کرد. ایشان نمی‌توانست بنشیند تا حرم اهل‌بیت به خطر بیفتد، تروریست‌ها مسلمانان را بکشند و بی‌تفاوت بنشیند و زندگی‌اش را بکند.

اگر عده‌ای بگویند که همسر شما تعلق خاطری به زندگی و خانواده‌اش نداشت، پاسخ شما چیست؟ اصلاً خودتان چطور راضی به رفتنش شدید؟

اتفاقاً ایشان خیلی خانواده دوست بود. عاشق بچه‌هایش بود ولی عرض کردم که توی زندگی هدف والاتری داشت. من هم به راهی که انتخاب کرده بود اعتقاد داشتم. اگر امثال همسر بنده به جبهه مقاومت نمی‌رفتند و جلوی دشمن را نمی‌گرفتند که دشمن خیلی راحت وارد خاک ایران می‌شد. آنها برای ما رفتند. شما که مثال محمدحسن را می‌زنید، اگر داعشی‌ها وارد کشورمان می‌شدند، چند تا بچه مثل محمدحسن گرفتار آتش دشمن می‌شدند؟ بنابراین راهی که همسرم انتخاب کرد درست بود و باید می‌رفت.

> نوع نگاه امثال شهید عسکری‌ها به دنیا طور دیگری است. ایشان دنیا را خیلی کوچک می‌دید و از مال دنیا چیزی نداشت. از من بپرسند می‌گویم همسرم در دنیا فقط خدا را داشت. از طرفی آقا مجید به جهاد و شهادت در راه خدا عشق می‌ورزید. همین اشتیاقش باعث می‌شد به حالش غبطه بخورم

مسلماً رفتن و دوری ایشان برای شما و بچه‌ها سخت بود؟

بله، واقعاً سخت بود. وقتی که می‌رفت من در مرحله اول سلامتی برایشان آرزو کردم. به خدا سپردمش و حالا که خدا خواست تا همسرم به مقام شهادت برسد راضی به رضای خدا هستم.

بچه‌ها هم دلتنگی‌های خودشان را داشتند. خصوصاً محمدحسن که وابستگی زیادی به پدرش داشت.

اتفاقاً یک مداحی از محمدحسن در فضای مجازی پخش شد که یک احساس دلتنگی در خودش دارد. قضیه این مداحی چیست؟

شعر این مداحی را همسرم در دوره آموزشی‌اش یادداشت کرده بود. وقتی از آموزشی برگشت تا زمان اعزامش یک ماه طول کشید. در این یک ماه آقامجید گاهی این مداحی را زیر لب زمزمه می‌کرد و من از شنیدنش خیلی منقلب می‌شدم. آقامجید عاشقانه این شعر را می‌خواند. گذشت تا مراسم چهلم همسرم همرزمانش این مداحی را خواندند. محمدحسن گفت مامان شعر بابا را می‌خوانند و خیلی خوشحال شد. همان شب موقع خواب گفت مامان آن شعر را برایم بخوان. من هم که حفظ نبودم، با پیگیری شعر را تهیه کردم و برایش خواندم. در عرض دو روز محمدحسن شعر را حفظ شد و به یاد پدرش خواند. به نظر من این خواست همسرم بود که محمدحسن شعرش را زود یاد بگیرد و بخواند.

شهید عسکری شغل فرهنگی داشت، چطور شد که به جبهه مقاومت اسلامی پیوستند و چند بار اعزام شدند؟

حدوداً دو سال پیش بود که از طرف بسیج به ایشان اطلاع دادند که امکان اعزام وجود دارد. خود شهید هم پیگیر رفتن بود. تلاش کرد و داوطلبانه عازم شد. همسرم برای اولین بار روز یک‌شنبه ۲۸ آبان ماه مصادف با روز شهادت امام رضا(ع) رفت و دوشنبه ششم آذر مصادف با شهادت امام حسن عسگری(ع) به شهادت رسید.

شهادت رزمنده یک طرف قضیه است و دلتنگی که خانواده دچارش می‌شوند طرف دیگر، بچه‌ها چطور با شهادت پدر رو به رو شدند؟

طبیعی است که دلتنگی نبود همسرم زیاد احساس می‌شود. هم برای من و هم برای بچه‌ها چون خیلی به هم وابسته بودیم. شاید باورتان نشود که قبل از رفتن‌شان به سوریه، در این ۲۰ سال زندگی مشترک، طولانی‌ترین سفری که ایشان بدون من رفتند، ۱۰ روز بود. آن ۱۰ روز را هم برای آموزشی رفته بودند. همسرم در مدتی که سوریه حضور داشت مرتب با ما در تماس بود. اتفاقا چند ساعت قبل از شهادت، آقامجید با من و بچه‌ها تلفنی حرف زد. وقتی خبر شهادتش را شنیدیم، اصلاً باور نمی‌کردیم. می‌گفتیم ما تازه با ایشان تلفنی حرف زدیم، امکان ندارد شهید شده باشد.

تصویری از دو پسرتان کنار پیکر پدرشان منتشر شد که واقعاً تأثیرگذار بود، خصوصاً گریه‌های محمدحسن. ایشان با نبودن‌های بابا چه می‌کند؟

خب وصف این لحظه‌ها ناگفتنی است. هر سه فرزندم از شنیدن خبر شهادت پدرشان شوکه شده بودند اما محمدحسن خیلی بی‌تابی می‌کرد. در مراسم پدرش مرتب می‌گفت: مامان به خانه برگردیم. من مانده بودم چطور آرامش کنم. از طرفی باید در مجلس می‌ماندم و از طرفی این بچه بی‌تابی می‌کرد. عاقبت مجبور شدم برای چند لحظه مجلس را ترک کنم. به خود شهید متوسل شدم که خودت محمدحسن را آرام کن. شاید باورتان نشود که همان لحظه بوی سربند همسرم که نزد من به یادگار مانده است در فضا پیچید. یا من اینطور احساس کردم. هر چه بود پسرم آرام شد و دستم را کشید و من را به طرف مجلس برد. دیگر حالم را نفهمیدم و با گریه وارد شدیم.

معمولاً نقش همسران شهدا نادیده گرفته می‌شود، آنها که باید در نبود همسرشان خانه و فرزندان را اداره کنند.

بعد از شهادت آقامجید، من برای بچه‌ها خیلی از پدرشان صحبت می‌کنم. سعی می‌کنم آرزوی شهادتی که پدرشان داشت را برایشان توضیح بدهم. بگویم که شهیدان زنده هستند و اینکه خدا خیلی ما و پدرشان را دوست داشته که این مقام را به پدرشان و به ما عطا کرده است. آنها باید افتخار کنند که پدرشان را با سعادت شهادت از دست داده‌اند. اینطور سعی می‌کنم آرامشان کنم.

به نظر شما چه نیرویی یا چه ایمانی می‌تواند یک پدر را مجاب کند که از زن و فرزندانش دل بکند و به دل خطرات جنگ برود؟

عشقی که همسرم به اهل‌بیت و خدا داشت خیلی بیشتر از عشقش به خانواده بود. به نظر من ایشان رفت تا آخرت را برای خانواده‌اش آباد کند. آقا مجید همیشه می‌گفت دنیا زودگذر است و این دیدشان نسبت به دنیا باعث شد تا برود و راه جهاد را انتخاب کند. می‌گفت اگر خدا بخواهد و من لایق باشم، شهید می‌شوم. وگرنه که بعد از مدتی برمی‌گردم و دوباره زندگی را از سر می‌گیریم. حالا که ایشان به شهادت رسیده است، خواست خدا بوده و من هم از خدا صبر می‌خواهم تا بتوانم فرزندان شهید را طوری تربیت کنم که خدا راضی باشد. البته در این مسیر از خود شهید عسکری استمداد دارم و امیدوارم که بتوانم موفق باشم.

گفت‌وگو

گفت‌وگو با پدر دانش‌آموز شهید محمد حسین ذوالفقاری که در ۱۲ سالگی آسمانی شد

نفس گرم امام مسیر زندگی پسرم را تغییر داد

■ غلامحسین بهبودی

۲۴ بهمن ماه کنگره ملی دانش‌آموز شهید محمدحسین ذوالفقاری در یزد برگزار می‌شود. این شهید که امسال به همراه شهیده زینب کمایی به عنوان شهدای شاخص بسیج دانش‌آموزی انتخاب شده‌است، متولد ۱۰ فروردین ماه ۱۳۴۸ در بخش شورک شهرستان میبد است. محمدحسین تنها ۱۲ سال داشت که در تاریخ ۲۸ دی ماه ۱۳۶۰ در منطقه عملیاتی شوش به شهادت رسید. شهید ذوالفقاری از کم سن و سال‌ترین رزمنده‌های دفاع مقدس بود که در جبهه و عملیات جنگی به شهادت می‌رسد. در آستانه برگزاری کنگره ملی این دانش‌آموز شهید، گوشه‌هایی از زندگی وی را از زبان پدرش حاج رجب ذوالفقاری پیش رو دارید.

■ **پدر دو شهید**

من پدر دو شهید هستم. قبل از محمدحسین، پسر دیگرم علیرضا به جبهه رفته بود. علیرضا متولد سال ۱۳۳۲ بود و ۱۶ سال از برادر کوچک‌ترش محمدحسین بزرگ‌تر بود. وقتی که علیرضا به جبهه می‌رفت، اصلاً فکرش را نمی‌کردیم که محمدحسین هم جبهه‌ای شود، چراکه موقع شروع جنگ، فقط ۱۱ سال داشت

> اواخر دی ماه ۱۳۶۰ بود. خودمان را مشغول برگزاری مراسم چهلمین روز شهادت علیرضا می‌کردیم که هنگام برگزاری مراسم خبر دادند محمدحسین هم در منطقه شوش بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسیده است. پسرم موقع شهادت فقط ۱۲ سال داشت

اما این پسر از همان کودکی‌اش نشان می‌داد که آدم بزرگی می‌شود. تولدش که مصادف با ایام محرم شد و به همین خاطر نام محمدحسین را رویش گذاشتیم. از خردسالی هم که پیش خودم قرآن یاد می‌گرفت. از همان کودکی نشانه‌های بزرگی را در خود داشت. مثلاً وقتی در مدرسه ابتدایی تحصیل می‌کرد، همزمان کار می‌کرد که این سختی‌ها در پالایش روحش تأثیرگذار بود.

■ **رزمنده کوچک**

جنگ تحمیلی مهر ماه ۱۳۵۹ شروع شد. یک سال بعد در مهرماه ۱۳۶۰ که پسرم به مدرسه راهنمایی می‌رفت، برای اعزام به جبهه لحظه‌شماری می‌کرد. آن زمان برادرش علیرضا در جبهه بود. همین موضوع باعث می‌شد که اشتیاق محمدحسین به جبهه رفتن بیشتر شود. وقتی پیشم آمد و گفت می‌خواهم بروم، گفتم: خیلی کوچکی می‌روی آنجا چه کار کنی؟ گفت: می‌گویید نروم؟ یعنی من نمی‌توانم برای رزمندگان اسلام آب هم ببرم. در جوابش گفتم: خُب معلوم است که می‌توانی این کار را انجام بدهی. پسرم گفت: پس من می‌روم تا هر کاری از دستم برآمد انجام بدهم. دیگر چیزی به او نگفتم و کمی بعد هم که عازم شد.

■ **شهادت برادر**

اول پسر بزرگم علیرضا در تاریخ ۱۸ آذر ماه ۱۳۶۰ به شهادت رسید. محمدحسین خودش را برای مراسم برادر رساند. فکر می‌کردیم حالا که برادرش شهید شده، او دیگر به جبهه نرود ولی فقط سه روز پیشمان ماند و دوباره راهی شد. محمدحسین با اینکه سن و سال کمی داشت، اما دل و جرئت یک عاقله مرد را داشت. اگر از سر بچگی به جبهه رفته بود، مسلماً بعد از دیدن سختی‌های جنگ از رفتن مجدد منصرف می‌شد، ولی محمدحسین دو، سه بار اعزام گرفت و نشان داد که با فکر و بصیرت راهش را انتخاب کرده است.

■ **شهادت در ۱۲ سالگی**

اواخر دی ماه ۱۳۶۰ بود. خودمان را مشغول برگزاری مراسم چهلمین روز شهادت علیرضا می‌کردیم که هنگام برگزاری مراسم خبر دادند محمدحسین هم در منطقه شوش بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسیده است. پسرم موقع شهادت فقط ۱۲ سال داشت. محمدحسین یکی از کوچک‌ترین شهدای دفاع مقدس بود که در کسوت یک رزمنده شهید می‌شد.

علیرضا پسر بزرگم در منطقه لاله‌زار بستان به شهادت رسید و حالا پسر کوچک‌ترم در شوش آسمانی می‌شد. به فاصله ۴۰ روز، خانواده ما پذیرای دومین شهیدش شد. پیکر مطهر محمدحسین را همراه با مردم تشییع کردیم و در کنار مزار برادرش علیرضا و در جوار سایر شهیدان به خاک سپردیم.

■ **دیدار با امام**

ما در تابستان ۱۳۵۷ که هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده بودیم، به اتفاق برای زیارت قبور ائمه اطهار از راه کویت به کشور عراق رفتیم. آن زمان حضرت امام در تبعید بودند. ما ایشان را در عراق زیارت کردیم و نماز جماعت را در مسجد شیخ انصاری به امامت ایشان اقامه کردیم. وقتی به ایران برمی‌گشتیم، پسرم عکس‌های حضرت امام به همراه کتاب ممنوعه نهضت اسلامی را بدون اطلاع ما مخفیانه با خودش به ایران آورد. این اولین قدم او برای پیوستن به صفوف مبارزان نهضت اسلامی حضرت امام بود. شاید همان دیدار باعث شد که پسرم از نوجوانی در مسیر مبارزه قرار بگیرد و به عنوان یکی از جوان‌ترین شهدای دفاع مقدس نامش را در تاریخ جاودانه سازد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۰۳

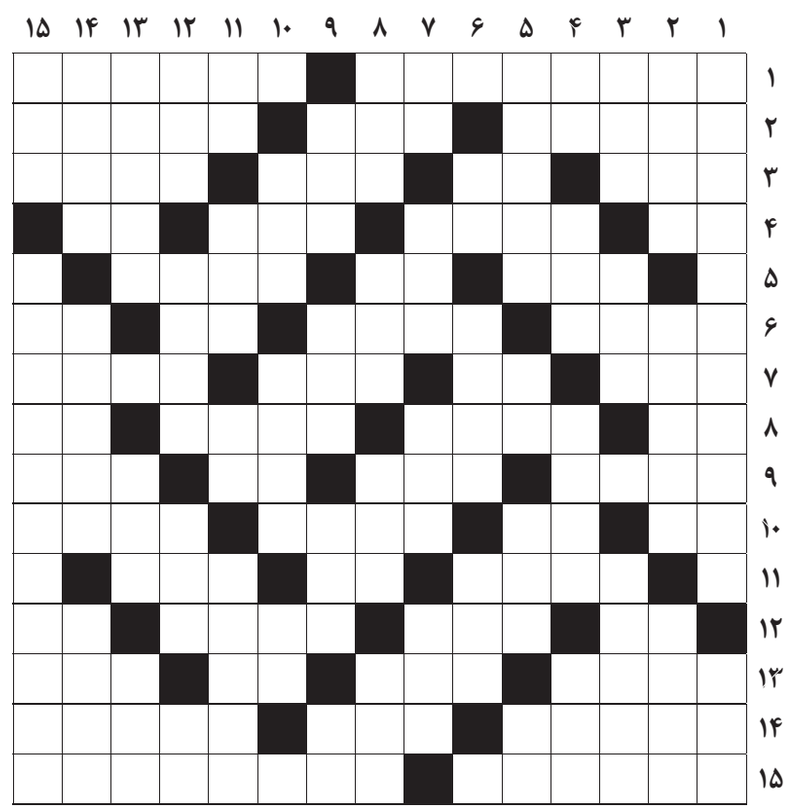

از راست به چپ

■ ۱- داده‌های کامپیوتری- نام درختی خاردار که در حاشیه خیابان‌ها کاشته می‌شود ■ ۲- یک پای ثابت بستنی- پوییدن و کوشیدن- اتفاق و پیشامد ■ ۳- ته‌چک- مخفف هستم- نوبت بازی- مرغ سخنگو ■ ۴- خط کش مهندسی- شنیداری- جزیره زادگاه ناپلئون- ابر غلیظ ■ ۵- شتر بارکش- ضمیر اشاره- خانه با عرصه مشجر ■ ۶- قوی‌تر- خرج زندگی زن و فرزند- رها و آزاد- از حروف صدادار ■ ۷- درجه‌ای در رشته‌های رزمی- خرس آسمانی- نوشابه لبنی- زمین شوره‌زار ■ ۸- صدایش طنین زندگی است- پادشاهان- سریع‌ترین روش شنا- غیر و مگر ■ ۹- تنها جزیره اروندرود- کاشتن نهال یا درخت- غوزه پنبه- عدد سه‌رقمی ■ ۱۰- یار شیرازی- ویتامین انعقاد خون- گل‌به‌سر جالیزی- وارونه قزاق ■ ۱۱- جزیره آتشفشانی ایتالیا- آرواره- دهی در تهران ■ ۱۲- از خواهران انگلیسی نویسنده- کاسه‌گردان- آشنا و ماهر در کار- شهر مرکبات ■ ۱۳- واحد بزرگ نظامی- شک و گمان- ورزش مادر- مهمترین عامل تصفیه آلودگی هوا ■ ۱۴- هوشمندی- ضربه شدید روانی- الهه‌ای در یونان باستان ■ ۱۵- پایتخت آلبانی- ورزشی با توپ پردار

از بالا به پایین

■ ۱- پیشگوی معروف فرانسوی- خوشی؛ گوارایی ■ ۲- روایت‌کننده- اولین جانی تاریخ- غده‌ای در چشم ■ ۳- خو و سرشت- رنگ- مقابل اعتراف ■ ۴- حرف خطاب- جانب و طرف- فرشینه- جایز و شایسته ■ ۵- نوعی الماس- سرای مهر- علامت کالا- واحد وزنی ■ ۶- حرف همراهی عرب- استعداد سرشار- نشتر رگزنی ■ ۷- برگ برنده- فدراسیون بین‌المللی دو و میدانی- سست و بی‌حال- استراحت زمین زراعی برای حاصلخیزشدن خاک ■ ۸- تندر- معامله مطلوب کاسب- شمشیر- بساط و فرش ■ ۹- گاو تبتی- ضربه‌ای در تنیس- انعکاس صدا- عدد رمزی ■ ۱۰- مهار شتر- خودبینی و خودپسندی- اسم آذری ■ ۱۱- تورفتگی ظرف بر اثر ضربه- عرضه خوردنی و نوشیدنی به حاضران- غذای سنتی- مدخل ■ ۱۲- ترشرویی- ماده ضدعفونی‌کننده پزشکی- در دیابت مقدارش در خون بالا می‌رود- پول ژاپن ■ ۱۳- کهن و دیرینه- تیم فوتبالی در یونان- پول تایلند ■ ۱۴- هاون- کوتاه‌کردن سخن- فیلم مهرجویی ■ ۱۵- وفای به عهد- شخص لاغر و نحیف، که به ویژه لفظ قلم صحبت می‌کند

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۴				۷	۵	
		۲			۷		۶	
		۳			۹			
			۴					
۵			۳					
۸						۲	۱	
	۲			۳			۸	۱
	۱			۶				۷
۹	۶			۱				

جدول کلمات متقاطع
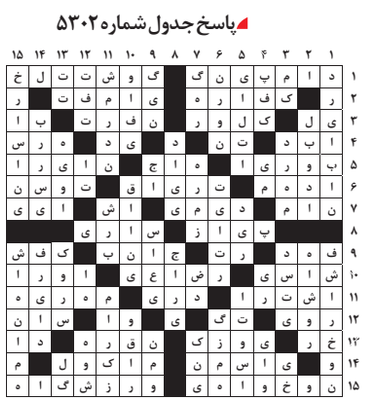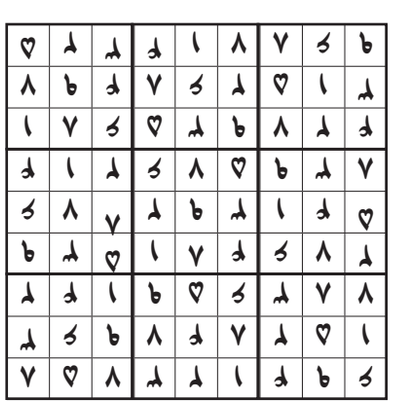
پاسخ جدول شماره ۵۳۰۲